

"کوچ ناباورانه"

تو نه مثل آفتابی که حضور و غیبت افتد
دل دردمند ما را که اسیر توست یارا
دگران روند و آیند و تو همچنان که هستی
به وصال مرهمی نه چو به انتظار خستی
چه حکایت از فراق که نداشتم ولیکن
تو چو روی باز کردی در ماجرا بیستی

توفیق داشتم روزگاری که ایران بودم، در محافل گوناگون خدمت مرحوم عزت الله سبحانی می رسیدم و از همصحبتی و همنشینی با ایشان بهره مند می شدم: مراسم شب های احیاء در ماه مبارک رمضان، حسینیه ارشاد... از بخت بد، توفیق دیدار مرحوم هاله سبحانی را کمتر یافتم و در مجموع به تعداد انگشتان یک دست ایشان را ملاقات کردم.

این روزها مصادف است با دومین سالگرد پرواز بی بازگشت این دو کبوتر سبکبار سبکبال: « آن عاشقان شرز که با شب نزیستند / رفتند و شهر خفته ندانست کیستند». عزت الله سبحانی و هاله سبحانی از تبار و سلاله پاک مهدی بازرگان، محمود طالقانی و یدالله سبحانی بودند؛ خورشید سواران آزاده ای که رنج خود و راحت یاران را طلبدند و از آبرو، مال و جان خویش برای تحقق آرمانهای والای انسانی و دینی و سیاسی خویش گذشتند و هم نورد افقهای دور شدند و پشت حوصله نورها دراز کشیدند؛ که به تعبیر قرآن: « لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون: به حقیقت نیکی نمی رسید مگر از آنچه دوست دارید بگذرید و انفاق کنید».

بارها در خلوت، حریت، شجاعت، صداقت، سخاوت، بردباری و آزادگی ایشان را ستوده ام. هنگامیکه دو سال پیش، این دو عزیز نابهنگام و ناباورانه کوچ کردند و از پی یکدیگر روی در نقاب خاک کشیدند و پس از ایشان، مرحوم هدی صابر نیز مظلومانه از میان ما به سوی ابدیت پر کشید، چند روزی حیران و مبهوت بودم و ولوله ای درونم بر پا شده بود و چشمانم مکرر تر می شد و با خود زمزمه می کردم:

رفتی تو بدین زودی تو باد صبا بودی
چون عهد دلم دیدی از عهد بگردیدی
ماننده بوی گل با باد صبا رفتی
چون مرغ پیریدی ای دوست کجا رفتی
در روح نظر کردی چون روح سفر کردی
از خلق حذر کردی وز خلق جدا رفتی
نی باد صبا بودی نی مرغ هوا بودی
از نور خدا بودی در نور خدا رفتی

دروود و رحمت بی منتهای خداوند بر این عزیزان سفر کرده که در این زمانه پر آشوب، در عداد مسلمانان دموکراتی بودند که مجدانه و صادقانه ظلم ستیزی و میهن دوستی پیشه کردند و و میراثی ماندگار از خویش بر جای گذاشتند:
دو چیز حاصل عمر است نام نیک و صواب
وز این دو در گذری کل من علیها فان